



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

د مولانا سعيد افغاني د سولې او تفاهم، نشراتي ارگان

www.said-afghani.org

آزاده، ټولنيزه، علمي، فرهنگي او نشراتي ارگان



Dr.Said Afghani

د مولانا سعيد افغاني : آزاده ، ټولنيزه ، علمي ، فرهنگي او نشراتي ارگان ته ښه راغلاست!



تاریخ نشر یکشنبه ۱۸ اگست ۲۰۱۳ هالند

حکایت ۲۰۶

دانش است آب زندگانی مرد

خنک آن کاب زندگانی خورد

« اوحدی »

از فوائد ادب

حجاج بن یوسف ثقفی در اوایل حکومتش بر عراقین امر کرده بود که مردم بعد از نماز خفتن از رفت و آمد در بازار ها خودداری کنند و اعلام نموده بود که هرکس دیده شود بقتل خواهد رسید.

هره لیکنه دلیکوال خپل نظر دی او خپله دلیکوال اند څرگندوی
استفاده از مطالب سایت « ارگان نشراتی صلح و تفاهم مولانا سعيد افغاني » با ذکر مأخذ آن آزاد است

یک شب عسسان وی چهار جوانرا که باتفاق یکدیگر سر خوش بیخبر از همه جا در بازار حرکت میکردند گرفتار کردند و از آنها استنطاق نمودند که شما کیستید که حکم امیر را مخالفت نموده و در شب راه میروید؟

یکی از آنان گفت :

انا ابن من دانت الرقاب له مابین مخزومها و ها شمشیر تاتییه بالرغم و هی صاغرة يأخذ من مالها و من دمها یعنی من پسر کسی هستم که گردنها پیش او پست میشود چه از بنی مخزوم و چه از بنی هاشم همه در حالیکه خوار و پستند نزد او می آیند و او مال ایشانرا میگیرد و خونشانرا میریزد.

شبگردان بتصور اینکه وی از اقارب خلیفه یا حجاج است از قتل او صرف نظر نمودند و از دومی پرسیدند:

تو کیستی؟

او گفت :

انا ابن الذی لاینزل الدهر قدره و ان نزلت یومافسوف تعود تری الناس افواجاً الی ضوء ناره قیام له من حوله و قعود یعنی من پسر کسی هستم که روزگار قدر و جاه او را پست نمیکند و اگر یک روز پست کند باز بلند مینماید و می بینی مردم را که بروشنائی آتش او دسته دسته میروند و بعضی در اطراف ایستاده و برخی نشسته اند.

شبگردان بگمان آنکه وی نیز پسر یکی از اشراف است از قتل او صرف نظر کردند و از سومی سوال نمودند که تو کیستی؟

او گفت :

انا ابن الذی یعلو الرقاب بسیفه و یضرب اعناق الرجال التشاعم و ماذاک من دخل و لاهو تیر و لکنه حاوی الغنا و المکارم یعنی من پسر کسی میباشم که گردن فرازی میکنند ، میزند و این عمل نه از سبب عیب و علت یا از قبیل مداومت کردن بر کاری بعد از خستگی است بلکه او حاوی و جامع توانگری و مکارم است .

شبگردان این شخص را نیز پسر یکی از حکام گمان کردند و از قتلش دست برداشتند و از چهارمی سوال نمودند که تو کیستی؟

او جواب داد:

انا ابن الذی هزالصفوف بعزمه و قومها بالسيف حتی استقامت رکاباه لاتنفک رجلاه منهما اذالخيل فی یوم الکریهة ملت . یعنی من پسر کسی هستم که صفوف را باعزم و قصد خود می جنباند و آنها را بشمشیر خود راست میکند و دو پای او از دو رکابش منفک نمیشود زمانیکه اسپها در روز سخت حرکت داده میشوند.

عسسان ویرا نیز پسر یکی از شجاعان پنداشتند و از قتل او هم خود داری نمودند و علی الصباح هر چهار نفر ایشانرا نزد حجاج بردند و قضیه را برای او بیان کردند.

حجاج بعد از تحقیق دانست که شخص اول پسر یکنفر حجام و دومی پسر یکنفر فالبین و سومی پسر جلاذ (میر غضب) و چهارمی پسر یکنفر بافنده است.

از فصاحت و بلاغت ایشان تعجب نمود و آنانرا رها کرد و آنگاه به حاضران گفت :

اولاد خود را ادب بیاموزید که سوگند بخدا اگر ادب این چهار جوان نمی بود امر میکردم تا سر ایشان را قطع نمایند، آنگاه این شعر را خواند:

ان الفتی من یقول ها اناذالیس الفتی من یقول کان ابی

یعنی همانا جوانمرد کسی است که بگوید من دارای فلان صفت هستم نه آنکس که میگوید پدرم دارای فلان صفت بوده است.

سلسله این حکایات ادامه دارد ...

www.24sahat.com

www.said-afghani.org - بازگشت به صفحه اصلی